بسمه تعالی

۱۲/۱۲/۹۳ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - ادعای اجماع شیخ طوسی و سید مرتضی

**حجیت خبر واحد(استدلال به روایات)**

**بررسی کلام شیخ طوسی وسید مرتضی**

صحبت این بود که مرحوم شیخ طوسی بین اخبار، ادعای اجماع کرده بر عمل طایفه به این اخبار و قبلتر از او سید مرتضی ادعا کرده بر اینکه خبر واحد نزد امامیه حجت نیست بحث امروز این است که کدام یک از این دو قول قابل اعتماد هستند عرض کردیم که شهادت سید مرتضی قابل پذیرش نیست ولی دلیلی بر اینکه شهادت شیخ طوسی را نپذیریم نداریم یکسری تقریباتی کردیم بعضی از این تقریبات از لحاظ روحی با هم نزدیک هستند ولی به هر حال تقریبات مختلفی هستند تقریب اول این بود که شرط حجیت به خبر واحد عدم علم به کذب آن هست و با توجه به اینکه آن شواهدی که شیخ طوسی ذکر کرده آن شواهد کاشف بر این هست که شهادت مرحوم سید مرتضی مطابق با واقع نیست.

تقریب دوم شبیه این تقریب هست ولی بر اثبات اینکه مرحوم سید مرتضی کلام آن مطابق با واقع نیست روایت دال بر حجیت خبر واحد را بیان کردیم و اینکه این روایت را تقریباً آدم مطمئن هست اصحاب هم فی الجمله به اینها عمل کرده‌اند اینکه همه اصحاب به این روایات برخورد نکرده باشند و هیچکدام به اینها عمل نکرده باشند اینها اطمینان به خلاف هست پس فی الجمله عمل اصحاب به این روایت مسلم هست و همین فی الجمله باعث می‌شود که شهادت سید مرتضی مخالف واقع باشد بنابراین حجت نیست.

تقریب سوم این است که ظاهر کلام سید مرتضی این هست که می‌خواهد اجماع کل را ادعا کند که اجماع کل ملازم هست با قول معصوم به عدم حجیت خبر واحد ما چون می‌دانیم با توجه به روایاتی که وارد شده فی الجمله خبر واحد ظنی الصدور حجت هست می‌فهمیم که همچون اجماعی تحقق ندارد بنابراین مراد سید مرتضی ظاهر کلام خود هست که می‌دانیم مطابق با واقع نیست یا ظاهر کلام خود مراد نیست اجماع غیر کاشف مقداری را ادعا می‌کندکه کاشف از قول معصوم نیست که تخطئه نمی‌کنیم سید مرتضی را در این ادعا ولی به درد نمی‌خورد این اجماع غیر کاشف ارزشی ندارد.

تقریب چهارم خود شاخه‌هایی دارد نتیجه این تقریب ای نمی‌شود است که در نقل اجماع و ما بحکم الاجماع من اجماع العملی و سیره متشرعه مسامحات زیادی از علما سر زده و این مسامحات سبب می‌شود که نقل اجماع حجت نباشد مگر معتضد به شواهد خارجیه باشد نقل سید مرتضی معتضد به شواهد خارجیه نیست ولی نقل اجماعی که مرحوم شیخ طوسی نقل می‌کندبا توجه به شواهدی که خودشان برای اثبات مدعای خود ذکر می‌کندموید به شواهد خارجیه هست، بنابراین با این جهت اجماع سید مرتضی قابل پذیرش نیست چرا مسامحه در نقل اجماع منشاء عدم حجیت کلام علما در ناقلین اجماع

می‌شود بیان این چیست؟ یک بیان این هست که کثرت مخالفت ظاهر در کلمات ناقلین اجماع باعث می‌شود ما بفهمیم که اینها از کلمه اجماع این معنای ظاهری را اراده نکرده‌‌اند ظهور دعوای اجماع از اینکه مراد اجماع کل هست با توجه به مخالفت واقع گرفته می‌شود بیان دیگر این هست که نمی‌خواهیم بگوییم ظهور گرفته می‌شود نه کلام آنها ظاهر در دعوای اجماع هست ولی با توجه به تکرر مخالفت این اجماع با واقع این اجماع دیگر از حجیت می‌افتد به این بیان که اجماع اینکه ما می‌گوییم ظواهر کلام حجت هست حجیت ظواهر به این جهت است که اصل اولی در متکلمین است که در کلام به گونه‌ای صحبت کنند که عرف متعارف صحبت می‌کندیعنی مراد متکلمین اگر با ظواهر کلام آنها مخالف باشد ‌آن شخصی که یک کلامی را گفته وخلاف ظاهر اراده کرده عرفی نباشد کانه اصالت ظهور بازگشت می‌کندو اصالة عرفیة متکلم در جایی که در یک محدوده‌ی خاصی واقع بر خلاف ظاهر کلام زیاد هست اینجا ما دیگر نمی‌توانیم بگوییم چون ظاهر کلام حجت هست و کشف از آن واقع می‌کندبه دلیل اینکه اگر کلام آنها مخالف واقع باشد باعث نمی‌شود اینها عرفی نباشند این جور چیزها در عرف متعارف (عرف خاص، عرف فقهایی که نقل اجماع می‌کنند) زیاد هست این هم یک تعبیر. یک تعبیر دیگر هست آن اینکه اصل تقریر این بود که در دعوای اجماع مسامحه زیاد شده است بنابراین دعوای اجماع حجیت ندارد مگر با تایید به مؤیدات خارجیه، این ادعا دو جنبه دارد یک جنبه‌ی نفی دارد و یک جنبه‌ی اثباتی دارد جنبه نفی یعنی اینکه دعوای اجماع من غیر مؤید حجیت ندارد و جنبه‌ی اثباتی یعنی اگر مؤید داشته باشد حجیت دارد. بحث این است که ما یک تقریبی را باید ذکر کنیم که این تقریر از یک طرف اثبات عدم حجیت نقل اجماع غیر مؤید به شواهد را بکند و از طرفی دیگر حجیت اجماع مؤید را زیر سوال نکند یک تقریبی باشد که اختصاص به اجماع غیر مؤید داشته باشد. ما الان می‌خواهیم تقریباتی را ذکر کنیم که سبب می‌شود نقل اجماع را از اعتبار بیاندازد و بعد ما می‌خواهیم بگوییم این تقریبات در صورتی که اجماع تعید و شواهد خارجیه داشته باشد نمی‌آید این تقریبات فقط در جایی هست که اجماع تعید به قراین خارجیه نداشته باشد یکی این هست که با توجه به کثرت مخالفت اجماع با خارج ظهور کلام مدعیان اجماع از بین می‌رود و دیگر ظهور ندارد مطلب دوم اینکه ظهور دارد ولی این ظهور حجیت ندارد به دلیل اینکه حجیت ظهور از باب اصالة عرفیة متکلم هست و اینجا با توجه به اینکه عرف خاص مدعین اجماع خیلی وقت ها به گونه‌ای است که کلام آنها مطابق با واقع نیست اینجا اگر مراد متکلم خلاف ظاهر کلامش باشد این عرفی بودن متکلم زیر سوال نمی‌رود یک تقریب دیگری که شاید از هر دو تقریب قبلی قوی تر باشد این است که ما علم اجمالی داریم به خطای مدعین اجماع و این علم اجمالی سبب می‌شود که ادعاهای اجماع را از بین ببرد. سوال این است که این علم اجمالی چگونه حاصل شده است ومنشا این اجمالی چیست؟ ممکن است این علم اجمالی را این گونه تقریب کنیم فرض کنید ما هزار تا ادعای اجماع داریم ما یک سری از این ادعاها را بررسی کردیم مثلا از این هزار تا صد تا را وقتی که بررسی می‌کنیم می‌بینیم لااقل بیست تا از‌آن صد تا مخالف واقع هست ودر هشتاد تای دیگر مخالفت و موافقت احراز نشده نه اینکه می دانیم موافق واقع هست چون یکی از

مشکلات برای اینکه احراز کنیم آیا مطابق هست یا مخالف، این است که یک سری از علما در کتابهای آنها در دست ما نیست پس اثبات صحت مشکل هست ولی اثبات عدم صحت مشکل نیست چون همین که فی الجمله عده‌ای از علما مخالف باشند برای اینکه ادعای اجماع روشن شود کافی است که درست نیست ما از صد تا اجماعی که بررسی کردیم می‌فهمیم که بیست تا از آنها اجماع‌های درست نبوده و ادعاهای اجماع‌ها نادرست بوده این تصادفی نیست در این صد تا که بررسی کردیم بیست تا مخالف واقع در آمده است این پیداست که دراین باب یک سری مسامحاتی به کار می‌رود این به حساب احتمالات و ضعیت نهصد تای دیگر هم مشابه این صد تا می‌باشد نگوییم که در نهصدتای دیگر بیست در صد اقلا ده در صدی مطمئن می‌شویم در نهصد تای دیگر هم این وضعیت را دارد این علم اجمالی به خطا در دایره‌ای که ما بررسی نکردیم پس ادعاهای اجماعی که بررسی نکردیم هم به حساب احتمالات مشابه ادعاهای اجماع بررسی کرده هست و علم اجمالی به خطای آن اجماعات وجود دارد بنابراین آن اجماعات حجت نیست این سه تا تقریبی که ذکر کردیم یکی یکی برگردیم ببینیم آیا در جایی که اجماع مؤید به شاهد هم باشد قراین خارجیه هم این اجماع را تایید کند شامل می‌شود مطلب اول بحث ظهور بود که گفتیم با توجه به کثرت مسامحه ظهور کلام در اینکه مراد از اجماع، اجماع اصطلاحیه است از بین می‌رود اصلا کثرت مسامحه در اجماع‌های مؤیده هست این خیلی ثابت نیست که کثرت خطا در اجماعات مؤیده وجود داشته باشد. در مطلب دوم ظهور کلام از بین نمی‌رود ولی حجیت کلام از بین می‌رود به خاطر اینکه عرف متعارف عرف خاص در اینجا خیلی وقت‌ها مرادش با ظاهر کلام تطبیق نمی‌کنداین عدم تطابق بین مراد و ظاهر کلام در اجماعات غیر مؤید به شواهد خارجیه است ما در اجماعات مؤید شواهد خارجیه این را نداریم که عدم تطابق عرفی باشد پس همان اصالة عرفیة المتکلم اقتضا می‌کندکه در آنجا کلامشان حجت باشد. تقریب علم اجمالی هم همین طور، تقریب اجمالی آن در دایره‌ی اجماعات غیر مؤیده هست بنابر این شبیه یک مطلبی را عرض بکنم بعضی وقت‌ها علما در مورد بعضی عمومات می‌گویند این عمومات به دلیل کثرت تخصیص موهوم شده به طوری که تا مؤید به جهات خارجیه نباشد قابل اخذ نیست من عمل الاصحاب و امثالهم قابل اخذ نیست این شبیه همین تقریباتی که در اینجا عرض می‌کردم در همان جا هم در عمومات موهومه به کثرت تخصیص می‌آید همان که در اینجا ظهور آن از بین می‌رود یا حجیت ظهورش از بین می‌رود و علم اجمالی به وجود تخصیص وجود دارد که این علم اجمالی فقط در دایره‌ی تخصیصات معلومه نیست در غیرتخصیصات معلومه هم این سرایت دارد شبیه همان بیاناتی که عرض کردم همین اشکال را آنجا هم ذکر می‌کنند می‌گویند اگر این اجماع‌ها و عمومات قابل قبول نیست چطور شد وقتی عمل اصحاب همراه آنها شد قابل قبول می‌شود مگر عمل اصحاب که خودش ذاتا حجیت ندارد ای نمی‌شود ظهوری را که موهوم شده یک دفعه حجت می‌کندبا این بیاناتی که عرض کردم روشن می‌شود که اصلا مانعی که باعث می‌شود آنها هم از حجیت بیفتد آن مانع در جایی که آن مورد به عمل اصحاب تایید می‌شود وجود ندارد شبیه همین بیانات هم دقیقا در همان بحث می‌توانیم دنبال کنیم و پاسخ داده شود حالا صغرویاً اینطور هست

مثلاً در فلان بحث موهون هست یا نیست آنها جای بحث هست گاهی این ادعا‌در مورد یک عموماتی شده است که آنقدر مووهون نبوده است ولی اصل این مطلبی که موهون شدن عمومات به کثرت تخصیص می‌تواند منشاء بشود که حجیت عموم را تا «مادامَ لم تعضده القرینة الخارجیه من عمل الصحاب و شبهه» این را هم می‌توان آنجا اثبات کرد شواهدی که مرحوم شیخ طوسی ذکر کرده است بعضی از شواهد آن را ما خیلی نمی‌توانیم بررسی کنیم چون ایشان می‌گوید طایفه وقتی با هم مناظره می‌کردند اگر کسی روایتی نقل بکند آنها اعتراض نمی‌کنند که چرا فتوا دادی، مستند این فتوا روایت باشد چون ما در بحث‌ها و مناظرات طایفه نبودیم که ببینیم به این شکل هست یا نیست، ولی یکسری از شواهدی که ایشان ذکر کرده است شواهد قابل توجهی است ایشان بحث علم رجال و فعالیت‌های رجالین، یعنی مجموعه فعالیت‌هایی که مربوط به بررسی سند احادیث هست آن ذکر می‌کندایشان می‌گوید اول علم رجال را تدوین کردند ثقات را از غیر ثقات جدا کردند و یک عده را گفتن متهمٌ فی روایته، مدعون فی نقل، ضعیفٌ و امثال اینها این یک جهت و گاهی اوقات یک کتاب را پذیرفتند ولی یک روایت خاصی قبول نیست گاهی اوقات از جمله روایات یک راوی یک سری از روات را استثناء کرده‌اند مثل کتاب محمد بن احمد بن یحیی، من این نکته را ضمیمه بکنم آن چیز‌هایی که استثناء کرده‌اند بخصوص در بعضی از آنها تعبیرات بعضُ اصحابنا یا رویه را دارد پیداست که بعضی تعبیرات خاصی که در هنگام نقل هست روشن هست که اینها عمل به روایات ثقات را صحیح می‌دانستند من جمله عبارتی که شیخ صدوق در مورد کتاب منتخبات سعد بن عبدالله دارد می‌گوید که من این کتاب را استثنا کردم اعلمت علی الاحادیث می‌گوید من این کتاب را روایت نکرده‌ام ولی مراجعه کردم احادیثی که روایان آن ثقه هستند آنها را علامت زدم که آنها را روایت کنم اعلمت علی الاحادیث الذی رواه الثقات یعنی کسی نحوه استثناهایی که آقایان دارند استثناهای افرادی هست حالا بعضی استثناها یک روایت خاص هست فرض کنید می‌گوید روایتی که در کتاب علی بن ابراهیم در حرمت لحوم (لحم بعیر) دارد این را من نمی‌پذیرم خوب این مشخص هست که لحم بعیر چیزی هست که سیره متشرعه بر جواز آن قائم هست این معنا ندارد چیزی که سیره متشرعه بر جواز آن وجود داشته شارع آن را حرام کرده باشد این با توجه به علم مشاهد به بطلان این روایت، این روایت مورد قبول نیست آن استثناهایی که یک روایت خاصی است یا استثناهای کلی است مثل اینکه می‌گوید الا ما کان فیها من غلونا ؟؟؟ آنها مورد بحث نیست جاهایی که یک استثنای آن یا اشخاص خاصی است مثل استثنا رجال نوادع الحکمه یا استثنا به عنوان رجال ضعیف، یعنی می‌گوید موثقات را قبول کردند و غیر موثقات را نه، می‌گوید اولاً چیزهایی که طریق آن را می‌شناختم شاهد می‌آوردم هم در بحث اصالة العداله که مرحوم آقای خویی می‌فرمودند قدما اصالة العداله‌ای هستند می‌گفتم که نه اینها شرط می‌کنند که حتماً طریق آن را بشناسند مما اعرف طریق ؟؟؟ ثقات و این عبارت بر خلاف آقای خویی هست که می‌گویند می‌فرمودند قدما اصالة العداله‌ای بودند علاوه بر آن در این بحث هم خودش نشانگر آن هست که علما شیخ صدوق و آنها مشکلی که در کتاب منتخبات داشتند این هست که چون یروی عن الضعفا می‌کرده است

بنابراین این مشکل ساز بوده است. پرسش:؟؟؟... پاسخ: خود کتاب منتخبات را طریق یعنی روایت، می‌گوید در کتاب منتخبات، روایاتی که در سند آن راویان ثقه قرار دارد آنها را نقل می‌کردند به این عنوان، و طریق به سند نمی‌خورد طریق مانع از سند، سند اسنادی که در کتاب منتخبات هست آن اسنادی که طریق آن را به این عنوان می‌شناختند ابن ولید یک اجازه‌ای داده بود به شیخ صدوق، گفته بوده که «یجوز لک روایةَ ما تعرفهُ مما یکون طریقه رجالُ الثقات» چون اجازه آن این شکلی بوده است آن هم به دیگران که می‌خواسته اجازه بدهد با این عنوان آن چیزهایی که روات آنها روات شناخته شده از رجال ثقات هستند اجازه می‌دهد این نشانگر این هست که اصلاً بنای طایفه بر توثیق و تضعیف بوده است شما رجال محمد بن احمد ین یحیی را نگاه بکنید استثنایی که هست تکیه روی روات ضعیف هست اینکه یک روایت خاص را استثنا کند خیلی نادر هست من عرض کردم که آن استثنایی که در لحم بعیر می‌کردند این نادر هست ولی ایشان می‌گوید شیخ صدوق در روایت احمد بن حسن میثمی در عیون اخبار الرضا در ذیل آن می‌گوید راوی کتاب محمد بن عبدالله مسمعی هست « و کان شیخنا ابن ولید سیّئ الرأی فی محمد بن عبدالله مسمعی» پیداست که تضعیف روایت کردن و روایت نکردنها بر پایه عمدتاً بر پایه تضعیف راوی بوده است البته در خصوص آن گفته است چون نقل نقل و انکار نکرده من آن را روایت می‌کنم ولی از این تعبیرات استفاده می‌شود که محور اصلی ردّ و قبول جنبه‌های سندی، وثاقت و ضعف روات هستند این معلوم هست که این کبرای کلی پذیرش خبر ثقات یک امر مرتکزی بوده در میان متشرع و علما و آن را پذیرفته‌بودند این یک شاهد و شاهد مهمی هست وشاهد دیگر این هست که علما در مقام ترجیح روایات بر آمده‌اند یک عده می‌گویند فلان روایت مرجح هست و گاه گاهی قائل به تخییر می‌شوند نحوه رفتار علما در ترجیح یک روایت بر روایت دیگر اینها اختصاص ندارد به روایت قطعی الصدور اینها در یک دایره گسترده‌تری وجود دارد که خود همین نشانگر این هست که طایفه فقط حجت را خبر قطعی الصدور نمی‌دانند خبر غیر قطعی الصدور را هم حجت می‌دانند. نکته سوم که در کلام شیخ طوسی به عنوان شاهد ذکر شده است می‌گوید اصلاً این همه فتاوای مختلفی که طایفه دارند می‌گوید طایفه کمتر مساله‌ای هست که اختلاف فتوا نداشته باشند همه این اختلافها روایات‌های قطعی و امثال اینها است که منشاء این اختلافات شده است؟ ایشان می‌گوید منشأ این اختلافات این بوده یک روایت ظنی بوده در اینکه کدام را ترجیح بدهند یا در فرض تساوی دو روایت کدام روایت را اختیار کنند و تخییر قائل بوده‌اند و در اینکه از میان این دو روایت کدام روایت را اختیار کنند تردید میان آنها بود البته گاهی هم ممکن است از نحوه جمع عرفی بین روایات اینکه کدام قطعی الصدور بوده و کدامیک را حمل بر تقیه کنند و نکنند این فی الجمله امکانپذیر هست نمی‌خواهیم بگوییم که همه این اختلافات ناشی از این جهتی است که دو خبر ظنی است و در ترجیح یک خبر ظنی بر ظنی دیگر یا در نحوه اختیار اینها اختلاف کردند ایشان می‌گوید اینها کمتر مساله‌ای هست که اختلافات وجود داشته باشد بحث مفصلی در اختلافات طایفه در عمل به اخبار و امثال اینها می‌کنداینها فی الجمله کاشف این هست که مدار بر عمل به روایت قطعیه نبوده است اگر باشد

نباید این همه اختلاف در میان علما در فروع فقهی وجود داشته باشد البته این اختلاف‌ها همدیگر را قبول داشتند یعنی همه آنها در نحوه رفتار دیگری از جهت کبروی با او موافق بودند البته تکیه مرحوم شیخ بیشتر در بحث تخییر هست کانه می‌خواهد بگوید که عمده این اختلافات به خاطر این است که کدام روایت را اختیار کنند در حالی که تخییر داشتن عمده به خاطر این جهت هست ولی به هر حال ایمن حد اختلاف زیاد کاشف از این هست که مدار بر تنها عمل بر روایت قطعی الصدور هست به عنوان تایید، تایید خوبی هست به نظر می‌رسد مجموع شواهدی که مرحوم شیخ طوسی ذکر می‌کندشواهدی هست که واقعاً قابل توجه هست و کسی وارد گود چیززهای حدیثی و تاریخ رجال و فقه و حدیث ما بشود فرمایش شیخ طوسی را تائید می‌کندالبته یک نکته‌ای در فرمایش شیخ طوسی هست و آن قابل توجه هست و شیخ آن نکته را قبول می‌کندولی در مقام توجیه آن بر می‌آید یک آن قلتی مطرح می‌کندمی‌گوید شما مدعی هست خبر واحد را طایفه حجت می‌دانستند این مطلب در مناظرات اصحاب شما با مخالفین مکرر دیده شده که وقتی آنها به یک روایتی تمسک می‌کنند اینها روایت پاسخ گفتند «هذا خبرٌ واحدٍ لایوجب علماً و عملا» این تعبیر به عنوان شاه بیت و ضرب المثل در باب مناظرات بکار می‌رود معلوم هست که کانه عدم حجیت خبر واحد جزء مسلمات بوده که سید مرتضی هم به این نکته در کلمات خود تاکید می‌کندایشان کانه می‌پذیرد ولی دو نکته هست یکی این هست که اینها در واقع اصل خبر واحد بما هو خبر واحد را می‌گویند که نمی‌توان به آن عمل کرد بنابراین اگر یک خبر واحد خاصی با شرایط آنها ناطر به آن جهت نیستند چون اهل تسنن تسنن کانه اصلی اینکه یک خبری وارد شود را کافی می‌دانند اینها می‌گویند نه اینکه یک خبر ظنی باشد دلیل بر حجیت آن نداریم حالا یک خبری در نزد خودشان وارد شده باشد دلیل بر حجیت آن داشته باشد ناظر به آن جهت نیستند مرحوم شیخ در واقع می‌خواهد بگوید که و لو اینها بعضی از خبر واحدها را حجت می‌دانند ولی آن بعضی‌هایی را که حجت می‌دانند چون مصداق آن، در آن مواردی که اهل تسنن در مناظره به آنها تمسک می‌کنند نیست، به نحو مطلق می‌گویند خبر واحد حجیت ندارد در واقع اینکه می‌گویند خبر واحد حجیت ندارد این را برای این تعبیر می‌کنند که مستمسک مخالفین نسبت به روایت را از دست آنها بگیرند البته یکسری خبرهایی را حجت می‌دانند ولی آنهایی را که حجت می‌دانند آنهایی نیست که مخالفین به آن تمسک می‌کنند اگر می‌خواستند بگویند خبر واحد یک شرایطی دارد و شرط حجیت، در مناظره می‌باختند در مناظره نباید درمخالفین یک نوع حساسیت ایجاد می‌کردند که ما کانه در موانع خودمان صحبت می‌کنیم بحث را باید در موانع مشترک دنبال می‌کردند در مناظره نمی‌تواند خصوصیات خبر حجت را از غیر حجت ذکر کند همین مقدار که آن خبر‌هایی که آنها نقل می‌کنند در نزد اینها حجیت ندارد همین مقدار کافی هست یعنی ایشان ولو خبر واحد را تاویل می‌کندخلاصه‌ی کلامی که اینها ولو تاویل کرده‌اند که خبر واحد حجت هست اطلاق آن مراد آنها نمی‌باشد مراد این است خبرهایی که شما نقل می‌‌‌‌‌‌کنید چون یک سری شرایطی در حجیت خبر قایل بودند این شرایط در اینها نبوده است ولی نمی‌توانستند تسلیل کنند که بعضی از اخبار حجت و بعضی از آنها حجت نیستند اگر از

اول یک همچنین تعبیر را می‌کردند در مناظره شکست می‌خوردند بنابراین این را ولو به صورت مطلق تعبیر کرده‌اند خبر الواحد لیس بحجة مراد آنها این است خبرهایی که شما نقل می‌کنید حجت نیست چون آنهایی که حجت می‌دانستند مصداق آن در خبرهای مخالفین وجود نداشت، نکته‌ی دوم این است که می‌خواهد بگوید در این اجماع مخالفین معلوم النصب هستند، خروج معلوم النصب به اجماع لطمه وارد نمی‌کندکه یک بحثی هست که بحث اجماع دخولی و امثال اینها را بیان می‌کندبالاخره در واقع ایشان با این اِن قلت و قلت اشاره می‌کندکه چه چیزی منشأ شده است که امثال مرحوم سید مرتضی ادعای اجماع بر حجیت خبر واحد را بکند ایشان درواقع منشأ اشتباه سید مرتضی را هم نشان می‌دهد و می‌گوید سید مرتضی یک سری استدلالاتی را که از میان مناظرین در میان مناظرین وجود داشته به آن استدلالات تمسک کرده در واقع آن استدلالات باعث شده که سید مرتضی تصور کند که عدم حجیت خبر واحد یک اصل مسلم و اصل موضوع در میان شیعه است در حالی که مراد اینها عدم حجیت مطلق اخبار نبوده عدم حجیت اخباری که مخالفین در مقام مناظره آنها را ذکر می‌کردند هست والا در واقع ایشان می‌گوید از یک طرف ما می‌گوییم نحوه‌ی رفتار آنها در مناظرات این جور بوده از یک طرف دیگر نحوه رفتار عملی اینها در میانی که بین خودشان هست به اخبار عمل می‌کردند این خو قرینه هست برای اینکه مراد آنها در آن مناظرات اطلاق کلام آنها نیست مجموع فرمایش شیخ طوسی این هست اولا شیخ طوسی تنها یک دعوای اجماع نکرده است دعوای اجماع خود را با ذکر شواهد مبرهن کرده منشأ اشتباه سید مرتضی را هم بیان کرده یک چیزی هست که تمام جهات کلام را خوب رعایت کرده، نکات بحث را رعایت کرده، اینکه خیلی از کلام او روی اصول هست این کلام این مدلی که هم ناظر به کلام سید مرتضی بوده و منشأ خطای سید را بیان می‌کندهم شواهد خارجیه ای که کلام خود را تایید می‌کندذکر کرده اگر نگوییم اطمینان به صرفش حاصل هست که مدعی اطمینان به صرف کلام شیخ طوسی مجازف نیست اینکه ما دلیلی بر بطلان این کلام نداریم و ادله‌ی حجیت خبر واحد شهادت شیخ طوسی را شامل می‌شود این دیگر تردیدی در آن نیست این نکته را عرض کنم بحث سیره را نمی‌خواهم وارد شوم، اصل سیره عقلا به ما هم عقلا بر حجیت خبر واحد اصلا ثابت نیست ولی سیره متشرعه با همان بیانی که مرحوم شیخ طوسی دارند مطلب درستی هست اما اگر سیره‌ی عقلا وجود داشته باشد آیا ما نسبت به مطلق حجیت خبر ثقه ولو غیر امامی می‌توانیم اثبات امضا بکنیم؟ چون شرط سیره‌ی عقلا عدم ردع شارع هست آیا این را می‌توانیم اثبات کنیم این را ان شاءالله جلسه‌ی بعدی عرض می‌کنم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»